

Research Article

Individual Nostalgia in the Poems of Gross Abdolmalekian and Ahmad Matar

Ali Abolhasani^{1*}, Hami Alikordkolaee²

Abstract

Nostalgia is the feeling of sadness when remembering the past, and poems that express a longing for a return to the past are considered nostalgic. Gross Abdul Malekian and Ahmad Matar are contemporary Iranian and Iraqi poets who, due to the specific circumstances of their personal lives and the prevailing times, have a special reflection of nostalgia in their poems, which can be reflected in a clearer understanding of their poems by reflecting on them. They have used nostalgia as a special artistic tool to express their emotions, feelings, regrets, and sorrows. This study, using descriptive and analytical methods, examines and compares individual nostalgia in the poems of Gross Abdul Malekian and Ahmad Matar. The findings show that the poems of Gross and Matar in the field of personal nostalgia include the following themes: nostalgia for childhood memories, nostalgia for losing friends, nostalgia for relatives, nostalgia for the beloved, nostalgia for inner alienation. Examining personal nostalgia in the poems of these two poets plays an important role in understanding their poetry and recognizing their personal spirits and the conditions of their times.

Keywords: Iran, Iraq, Personal Nostalgia, Gross Abdolmalekian, Ahmad Matar

How to Cite: Abolhasani A, Alikordkolaee H., Individual Nostalgia in the Poems of Gross Abdolmalekian and Ahmad Matar, Journal of Comparative Literature Studies, 2025;19(74):172-189.

1. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Payam Noor University, Tehran, Iran

2. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Payam Noor University, Tehran, Iran

نوستالژی فردی در اشعار گروس عبدالملکیان و احمد مطر

علی ابوالحسنی*، حمید عالی کردکلائی

چکیده

نوستالژی همان احساس اندوه هنگام یادآوری گذشته است، و اشعاری که به نوعی حسرت بازگشت به دوران گذشته را نمایان می کند، نوستالژیک محسوب می شود. گروس عبدالملکیان و احمد مطر از شاعران معاصر ایران و عراق هستند که به دلیل شرایط خاص زندگی شخصی و اوضاع زمانه مسلط بر دوره آنان، نوستالژی در اشعارشان انعکاس ویژه‌ای دارد که با تأمل در آن می توان به شناخت روشن‌تری از اشعار آنها دست یافت. آنها از نوستالژی به عنوان ابزار هنری خاصی برای بیان عواطف، احساسات، حسرت‌ها و اندوه‌های خود استفاده کرده‌اند. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی، به بررسی و مقایسه نوستالژی فردی در اشعار گروس عبدالملکیان و احمد مطر می پردازد. یافته ها نشان می دهد که اشعار گروس و مطر در حیطه نوستالژی فردی، شامل این مضامین می باشد: نوستالژی برای خاطرات دوران کودکی، نوستالژی برای از دست دادن دوستان، نوستالژی برای نزدیکان، نوستالژی برای معشوق، نوستالژی برای غربت درونی. بررسی نوستالژی فردی در اشعار این دو شاعر، نقش مهمی را در درک ملموس شعر آنها و شناخت روحیات شخصی و اوضاع زمانه شان ایفا می کند.

واژگان کلیدی: ایران، عراق، نوستالژی فردی، گروس عبدالملکیان، احمد مطر

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

مقدمه و بیان مسئله

ادبیات یکی از پدیده‌های انسانی هر ملت و سرزمینی است که مانند سایر امور همواره در معرض تغییر و تحولات مثبت و منفی است؛ به این صورت که ممکن است تحت تاثیر شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه دچار پیشرفت و یا افول گردد. از جمله مسائلی که رد پای آن را به خوبی می‌توان در ادبیات هر ملت مشاهده کرد، مسائل تاریخی و جغرافیایی می‌باشد که شاعر تحت تاثیر آن‌ها ممکن است دچار احساسات نوستالژیک شود و این احساسات را در شعر خود بروز دهد و این امر یک مقوله‌ی جهانی است و نمود آن را در ادبیات شاعران و نویسندگان سرزمین‌های شرقی و غربی می‌توان دید. مقوله‌ی نوستالژی با انواع مختلف خود، در روزگار معاصر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است؛ تا جایی که برخی از آن‌ها به بررسی تطبیقی این مسأله در آثار ادیبان ملت‌های مختلف می‌پردازند تا قربت ساختاری و معنایی میان آثار آن‌ها را به خوبی به نمایش بگذارند و از تقارب روحی میان ادیبان پرده بردارند؛ زیرا خاطرات گذشته، بخشی از زندگی هر فردی است. گاهی این خاطرات چنان در روح و ذهن انسان تأثیر می‌گذارند که فرد در عین زندگی در حال، در گذشته خود نیز سیر می‌کند و به بازگویی این خاطرات می‌پردازد؛ خاطراتی که هویت فردی و اجتماعی فرد به شمار می‌روند. در اشعار و آثار ادبی، گاهی چنان رنگ این خاطرات نوستالژیک خودنمایی می‌کند که می‌توان از طریق آن به نکات مهمی از تاریخ، فرهنگ، آداب و رسوم، مسائل اجتماعی و سیاسی در دوران خاصی پی برد و گام مهمی در شناخت ذهن و زبان شاعر یا نویسنده این آثار برداشت. مضمون نوستالژی در اشعار گروس عبدالملکیان و احمد مطر، مظاهر و نمودهای مختلفی دارد. نوستالژی این دو شاعر، ناشی از عوامل متعدد فردی و اجتماعی است که هر کدام از آنها در آفرینش و بازتاب عاطفه نوستالژیکی آنها در اشعارشان نقش بسزایی داشته‌اند. مظاهر نوستالژی در اشعار گروس و مطر، بر اساس موضوع و رویکرد خاص آنها به دو دسته‌ی فردی و جمعی تقسیم می‌شود. هر کدام از این دو دسته نیز با توجه به رویکرد احساس دلتنگی دو شاعر نسبت به موضوعات مختلف، خود شامل انواع متنوعی از مظاهر نوستالژی می‌شود که در اشعارشان تجلی یافته است. این مقاله به بررسی و مقایسه نوستالژی فردی در اشعار این دو شاعر معاصر ایران و عراق می‌پردازد.

پیشینه تحقیق

- پژوهشهایی که در رابطه با گروس عبدالملکیان و احمد مطر صورت گرفته است، عبارتند از:
- مقاله «قرائتی بر مبنای نظریه نقد نو از شعر (دود، فقط نامهای مختلفی دارد) سروده گروس عبدالملکیان»، نویسندگان: سپیده یگانه و مهین پناهی، فصلنامه پژوهش های ادبی، سال ۸، شماره ۳۳، پائیز ۱۳۹۰.

- مقاله «خلاقیت ادبی و زبان‌شناسی شناختی: سنجش زیبایی‌شناسانه شعر «قایق کاغذی» گروس عبدالملکیان بر پایه نظریه هم‌آمیزی مفهومی»، نویسنده: مجتبی پردل، مجله زبان‌شناسی و گویش های خراسان، شماره ۲۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۹.
 - مقاله «مهمترین عناصر معنایی شعر احمد مطر»، نویسندگان: حامد صدقی و مرتضی قدیمی، مجله الجمعية العلمية الإيرانية للغة العربية و آدابها، دوره ۱، شماره ۳، آبان ۱۳۸۴.
 - مقاله «زبان در گفتمان طنز احمد مطر»، از فرامرز میرزایی و ناهید نصیحت، چاپ شده در مجله تخصصی زبان و ادبیات، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، مشهد، دوره ۴۰، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۶.
- جنبه نو و جدید بودن مقاله حاضر در این است که تا کنون پژوهشی در رابطه با موضوع «نوستالژی فردی در اشعار گروس عبدالملکیان و احمد مطر» صورت نگرفته است.

نوستالژی

در ابتدا لازم است که نوستالژی به عنوان یک اصطلاح در ادبیات معاصر به خوبی تبیین گردد؛ این پدیده عبارت است از «اندوه ناشی از بیگانگی و غربت، حسرت و دل‌تنگ شدن برای حوادث و موقعیت‌های گذشته در کنار علاقه‌ی فراوان جهت برگشتن به آن موقعیت‌ها، غبطه خوردن و دل‌تنگ شدن برای وطن، خانواده، روزگار شیرین کودکی، شرایط خوب و بسامان سیاسی، اقتصادی و مذهبی گذشته و مواردی از این قبیل» (آشوری؛ ۱۳۸۱، باطنی؛ ۱۳۸۶، ذیل واژه‌ی نوستالژی).

اما اگر بخواهیم به بررسی پیشینه‌ی نوستالژی بپردازیم باید به این مطلب اشاره کنیم که «این اصطلاح از روان‌شناسی وارد ادبیات شده است و در بررسی‌های ادبی به شیوه‌ای از نگارش اطلاق می‌شود که بر اساس آن یک ادیب، در اثر خویش، گذشته‌ای را که در نظر دارد یا سرزمینی که یادش را در دل دارد، همراه با حسرت و به صورت دردآلود ترسیم می‌کند». (شریفیان؛ ۱۳۸۶: ۶۵). برخی دیگر در تعریف این پدیده چنین گفته‌اند که «یک حس غریب است برای برگشتن به موقعیتی از دست رفته یا حتی بازگرداندن یک موقعیت دیرآشنا و محبوب که دیگر از دسترفته است؛ به دیگر سخن باید گفت پدیده‌ی نوستالژی نوعی احساس دوری و جدایی همراه با حسرت نسبت به گذشته می‌باشد و مواقعی بروز می‌کند که انسان از یک موقعیت دوست داشتنی، دوره شده باشد؛ از این رو هرچه زمان می‌گذرد، ارزش چیزی که در گذشته از آن برخوردار بود را بیشتر و بهتر می‌شناسد و از اینکه آن را از دست داده است، حسرت می‌خورد» (پاینده؛ ۱۳۸۷: ۳۹). در مجموع می‌توان گفت احساسات نوستالژیک کاملاً به صورت ناخودآگاه ایجاد می‌شوند و هر انسانی ممکن است با قدم نهادن در یک محیط، گوش دادن به یک موسیقی، بو کردن یک رایحه و ... به یاد حادثه، فرد، اتفاق یا هر پدیده‌ی دیگری در گذشته‌ی

خود بیفتد که البته این امر در مورد ادیبان بیشتر از سایر اقشار جامعه خود را نشان می‌دهد. با توجه به اینکه به جهانی بودن پدیده‌ی نوستالژی اشاره شد باید گفت که معادل فارسی این اصطلاح، «غم غربت» است و در زبان عربی، معادل آن «الحنین، الحنین الی الماضي و الإغتراب» می‌باشد.

زندگینامه گروس عبدالملکیان

گروس عبدالملکیان شاعر توانمند معاصر ایرانی در ۱۸ مهر ۱۳۵۹ در تهران متولد شد. پدرش، «محمدرضا عبدالملکیان»، از گردهای ناحیه «بیجار گروس» و از شاعران معاصر ایرانی بود که به یاد سرزمین پدری اش نام او را گروس گذاشت. گروس عبدالملکیان دوران کودکی را در «نهلوند» سپری کرد. از آنجا که استعداد خوبی در نویسندگی و سرودن شعر داشت از ۱۱ سالگی شروع به سرودن شعر کرد. از سال ۱۳۷۷ شروع به مطالعه‌ی نقد و نظریه‌های ادبی پرداخت. او که به واسطه پدرش با شاعران بزرگی همچون «قیصر امین پور» در ارتباط بود، به تدریج در این زمینه پیشرفت نمود و در نهایت اولین کتابش با عنوان «پرنده پنهان» را در سال ۱۳۸۱ منتشر ساخت. از دیگر آثار گروس عبدالملکیان می‌توان به کتاب‌های «رنگ‌های رفته دنیا»، «سطرها در تاریکی جا عوض می‌کنند»، «حفره‌ها»، «هیچ چیز مثل مرگ تازه نیست» اشاره کرد. او از سال ۱۳۸۹ به عنوان دبیر بخش شعر در انتشارات چشمه شروع به فعالیت کرد که این فعالیت تا زمان حال نیز ادامه دارد. گروس عبدالملکیان شاعری برجسته و صاحب سبک است که در میان عموم مردم به عنوان شاعری ساده‌نویس و واقع‌گرا شناخته می‌شود. او با به کارگیری طرح‌های نوین و غافل‌گیرکننده از تلخی اشعار خود کاسته و با حسی شاعرانه آن‌ها را به جهتی شیرین سوق می‌دهد. ساختارهای شعری او به دو صورت اشعار بلند و اشعار کوتاه است. اشعار کوتاه او بیشتر فلسفی و اشعار بلندش دارای تصاویر و مفاهیم ساده‌تری هستند. اشعار او نمونه‌ای بارز از موج نوی شعر ایران است. (<https://www.ketabane.org>)

زندگینامه احمد مطر

احمد مطر شاعر عراقی معاصر است که در سال ۱۹۵۶ میلادی در روستای «تنومه» دیده به جهان گشود و سپس همراه خانواده‌ی خود به محله‌ی «الأصمعی» در شط العرب نقل مکان کرد. او همچون دیگر کودکان عراقی زندگی خویش را با فقر پشت سر گذاشت و همین مسأله سبب گشت که وی از تحصیل منظم محروم شود، اما به هر ترتیبی که بود راه خود را در کسب علم و مهارت‌های ادبی پیدا کرد و به سرودن شعر در زمینه‌ی موضوعات مربوط به وقایع زندگی پرداخت و تبدیل به زبان حال مردم عراق شد و به ابری تبدیل شد که رسالت خود را سیراب کردن تشنگان می‌دانست. از مهم‌ترین مضمون‌های شعری در دیوان وی نیز می‌توان به مسأله‌ی فلسطین اشاره کرد. (سلیمان؛ ۲۰۰۵: ۶).

در تکمیل مطالب فوق باید گفت که «این شاعر به هنگام پرداختن به مضامین واقعی در شعر خود، بیشتر قصاید طولانی می‌سرود و سعی می‌کرد که شعر خود را تبدیل به آینده‌ی تمام‌نمایی از داستان‌های زندگی مردمان محرومی کند که حاکمان ظالم وقت، عرصه را بر آن‌ها تنگ و زندگی را برای ایشان مملوء از درد و مصیبت و ناکامی کرده بودند. شایان ذکر است که وی قصایدی را نیز با مضامین تحریک کننده بر علیه حکومت در روزنامه‌ی «الکلمة» منتشر کرد که نتیجه‌ی چنین اقدامی، تحت تعقیب قرار گرفتن این شاعر از سوی رژیم بعث بود که در نتیجه‌ی این مسأله وی مجبور شد که به کویت بگریزد» (حسینی و دیگران؛ ۱۳۸۰: ۱۵۸).

مطر در کویت با ناجی سلیم حسین العلی کاریکاتوریست شهیر فلسطینی، در مجله «القبس» شروع به همکاری نمود. «در کویت نیز این شاعر از اقدامات سیاسی خود دست نکشید و با لحن تند و نیش‌دار، مطالب مختلفی را در روزنامه‌ی کویتی «القبس» بر علیه صدام حسین و نیز برخی از حکومت‌های عربی می‌نوشت و همین امر سبب گشت که دولت کویت نیز او را تبعید کند» (سعدون زاده؛ ۱۳۸۸: ۵۶). شاعری که تمام عمر ادبی خود را صرف سرودن اشعاری پیرامون دردها و محرومیت‌های مردم کند، بدون شک نمی‌تواند پس از تبعید و اخراج نیز از کار خود دست بکشد و این امر در مورد احمد مطر نیز به خوبی صادق است و دیوان اشعار وی و بررسی مضامین شعری او به خوبی گواه این مسأله می‌باشد.

آثار احمد مطر، شامل هفت دیوان «لافتات» است که در دهه‌ی هشتاد و نود سروده شده است. «لافتات» اثری است که احمد مطر در آن به بیان و شرح دردهای فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی مردم عراق و سایر سرزمین‌های عربی پرداخته است که همواره از ظلم و جور استبداد رنج می‌برند. همچنین به نظر می‌رسد که قصد وی از بیان این مسائل در اثر مذکور آن باشد که قصد دارد مردم را علیه این حکومت‌های ظالم و استعمارگر تشویق و تحریک کند تا بتوانند از ظلم آن‌ها رهایی یابند و طعم صلح و آزادی را بچشند. از دیگر آثار احمد مطر می‌توان به مجموعه‌هایی با نام‌های «إني المنشوق أعلاه»، «دیوان الساعة»، «ما أصعب الكلام في رثاء ناجي علي» و «العشائر الأخير لصاحب الجلالة إبليس الأول» اشاره کرد که ساختار شاعر آن‌ها سنتی است و از جمله سروده‌های ماندگار و ارزشمند این شاعر به شمار می‌روند. (النابلسی؛ ۱۹۸۶: ۱۷۷)

نوستالژی فردی در شعر گروس عبدالملکیان و احمد مطر

زبان رابطه‌ای مستقیم با اندیشه و فکر آدمی دارد. «سخن، تظاهر بیرونی و محسوس اندیشه است و روند اندیشیدن، درونی است و سخن گفتن، معادل بیرونی آن است». (شمیسا؛ ۱۳۸۶: ۴۸). «در

شعر معاصر به دلیل اوضاع سیاسی و اجتماعی و تغییر زندگی انسان‌ها، حس نوستالژیک و یادآوری گذشته‌ها نمود خاصی دارد.» (نورایی و دیگران؛ ۱۳۹۲: ۲۹۷)

مظاهر نوستالژی در اشعار شاعران، بر اساس موضوع و رویکرد خاص آنها به دو دسته ی فردی و جمعی تقسیم می‌شود. هر کدام از این دو دسته نیز با توجه به رویکرد احساس دلتنگی شاعران نسبت به موضوعات مختلف، خود شامل انواع متنوعی از مظاهر نوستالژی می‌شود که در اشعارشان تجلی یافته است.

گاه رویکرد دلتنگی و نوستالژی شاعر به سمت موضوعات و چیزهایی است که جنبه ی فردی دارند. احساس شاعر در این گونه موارد، برخاسته از خودآگاه یا ناخودآگاه فردی اوست؛ یعنی ناخودآگاه شاعر به موضوعات و چیزهایی بازگشت دارد که جزء تجربیات حیات فردی او محسوب می‌شوند. بر پایه نوستالژی فردی، شاعر یا نویسنده به دوره یا لحظاتی از زندگی فردی خویش نظر دارد و دلتنگ آنها می‌شود، همچون نوستالژی برای خاطرات دوران کودکی، نوستالژی برای از دست دادن دوستان، نوستالژی برای نزدیکان، نوستالژی برای معشوق، نوستالژی برای غربت درونی. در ادامه، به بررسی هر یک از موارد فوق در اشعار دو شاعر می‌پردازیم.

نوستالژی برای خاطرات دوران کودکی

یکی از انواع نوستالژی مربوط به دوران کودکی و خاطرات آن است؛ در این زمینه چنین گفته شده است که «از نظر "فردریش ویلهلم هگل" فیلسوف آلمانی، دوره ی کودکی، دوره ای است که شاعر رمانتیک، به آن توجه ویژه داشته و با حسرت از آن یاد می‌کند؛ از این رو می‌توان گفت غم غربت با «خاطره» رابطه ی تنگاتنگی دارد و وقتی یادآوری خاطرات برای شخص به حدی برسد که او را نسبت به واقعیت موجود اندوهگین سازد، شخص احساس غربت می‌کند. (انوشه؛ ۱۳۷۶: ۱۴۳)

نوستالژی، با بیداری خاطره آغاز می‌شود و با تکرار یادآوری ادامه می‌یابد. داشتن تجربه ای دلپذیر در گذشته و نداشتن آن در زمان حال، باعث ایجاد احساس نوستالژی در فرد می‌شود. گروس عبدالملکیان و احمد مطر، در خلال برخی از اشعارشان، با بازگشت به خاطرات کودکی، دلتنگی شان برای آن روزها را نشان می‌دهند. بیان این دو شاعر در یادآوری خاطرات کودکی و به تصویر کشیدن حس نوستالژی شان برای آن دوران، حسرت آمیز است.

عبدالملکیان در ابیات ذیل، حسرت بازگشت به کودکی را دارد:

کودک بلند شد / و قایق کاغذی اش را بر آب انداخت / او جفت را نمی‌فهمید / تنها سوار شد / آب‌ها به آینده می‌رفتند / ... / من / ... / تو / کودکی / قایق کاغذی / نوح / آینده. (عبدالملکیان؛ ۱۳۹۳: ۹۶)

شاعر با بیان خاطرات کودکی، نارضایتی، دلواپسی و سرخوردگی های خود را بازگو می‌کند. برای شاعر که گرفتار مشکلات و درد و اندوه است و از زندگی لذت نمی‌برد، خاطره روزگار کودکی لذتبخش

است. از نظر لوکاچ، «عصر طلایی رمانتیک‌ها نه فقط به گذشته متعلق است، بلکه هدف نیز هست و وظیفه هر فرد رسیدن به آن است» (سه‌یر و دیگران؛ ۱۳۷۳: ۱۳۳) و عصر طلایی شاعران، دوران کودکی آنها است.

عبدالملکیان به عنوان یک شاعر ناامید و مایوس، رؤیای خود را بیشتر در گذشته‌ها جستجو می‌کند و می‌خواهد زمان به عقب باز گردد، لذا در یکی از قطعات شعری خود، از جنگل سبز کودکی سخن می‌گوید:

رفتن به سوی صبح تولد / رفتن به سوی جنگل سرسبز کودکی / آنجا که قارچ‌های سبکبال / در زیر
چتر کاج کهنسال / از شادی ولادت خود طبل می‌زدند / آویزه‌های یاس / با خوشه‌های تازه انگور / در
نازکی مقابله می‌کردند / زاغ سیاهپوش / تصویر باژگونه غاز سپید بود / در دوربین آب / آنجا، گل انار /
شیپور سرخ می‌زد در گوش آفتاب / آه، ای درخت‌ها! / ای کاش هم نژاد شما بودم / تا با شما به جنگل
می‌رفتم. (عبدالملکیان؛ ۱۳۹۳: ۴۳)

عبدالملکیان در بازگشت نوستالژیک خود به گذشته، اغلب به گذشته شخصی خود باز می‌گردد و با حسرت از دوران کودکی، زادگاه، و ارزش‌های انسانی گذشته یاد می‌کند:

باد که می‌آید / خاک نشسته بر صندلی بلند می‌شود / می‌چرخد در اتاق / دراز می‌کشد کنار زن /
فکر می‌کند / به روزهایی که لب داشت. (همان؛ ۱۶)

احمد مطر نیز در مورد حسرت دوران کودکی می‌گوید:

فِي صِغَرِي / فَتَحْتُ صُنْدُوقَ اللَّعْبِ / أَخْرَجْتُ كُرْسِيًّا مُوشًى بِالذَّهَبِ / قَامَتْ عَلَيْهِ دُمِيَّةٌ مِنَ الْخَسْبِ.
(مطر؛ ۲۰۱۱: ۲۸)

«به هنگام خردسالی‌ام / صندوق اسباب بازی را باز کردم / صندلی زرّین را خارج کردم / یکعروسک
چوبی روی آن قرار داشت»

پس از بررسی این عبارتها به خوبی می‌توان درک کرد که شاعر چگونه به یاد دوران پر از خاطرات
شیرین کودکی افتاده است و با این توصیفات قصد دارد خوانندگان را نیز به آن حال و هوا ببرد و روح
آنها را به پرواز در عالم خوش کودکی درآورد؛ تعبیر «عروسکی چوبی» به خوبی به انتقال این معنا و
مفهوم کمک کرده است و تبخّر این شاعر در بیان مقصود مورد نظر خویش را نشان می‌دهد. ناگفته نماند
که در شعر احمد مطر این «عروسک» دستاویزی برای بیان نوعی طنز تلخ است؛ همانطور که در نمونه‌ی
ذیل دیده می‌شود:

أَذْرَكْتُ السَّبَبَ / أَذْرَكْتُ أَنْ لُعْبَتِي / قَدْ جَسَدَتْ / كُلُّ سُلَاطِينِ الْعَرَبِ! (همان)
«راز را یافتم / دریافتم که عروسک من / نماد همه‌ی سلاطین عرب بود!»

نوستالژی برای از دست دادن دوستان

دوستان گروس عبدالملکیان و احمد مطر، بخشی از زندگی، گذشته و خاطرات آنها بوده اند؛ دوستانی که هرگز یادشان را فراموش نمی کنند. این دو شاعر، شاهد از دست دادن برخی از دوستانشان بوده و این مسأله، دلیل بزرگی برای خلق بخشی از نوستالژی آنها شده اند.

گروس عبدالملکیان در مورد دوست از دست رفته اش می گوید و از او می خواهد در کنارش باشد تا وجودش تسلاي خاطر شاعر باشد:

حالا که رفته ای، بیا / بیا برویم / بعد مرگت قدمی بزنیم / ماه را بیاوریم / و پاهامان را تا ماهیان رودخانه
دراز کنیم. (عبدالملکیان؛ ۱۳۹۳: ۴۲)

عبدالملکیان قطعه زیر را در مرگ فروغ سروده است:
خاک / نرم کنند بود و / مرگ / گرم تو / سبک شدی: / بادبادکی در دست های یک کودک
(عبدالملکیان؛ ۱۳۹۴: ۵۷)

مطر در شعر «أمیر المخبرین» از مفهوم خانه دوست استفاده کرده و چنین می گوید:
تَهْتُ عَنْ بَيْتِ صَدِيقِي / فَسَأَلْتُ الْعَابِرِينَ / قِيلَ لِي: امشي يَسَاراً / سَتَرِي خَلْفَكَ بَعْضُ الْمَخْبِرِينَ / خُذْ
لَدَى أَوْلَاهِمُ / سَوْفَ تُلَاقِي مُخْبِرًا / يَعْمَلُ فِي نَصَبِ كَمِينٍ / انْجِهُ لَلْمَخْبِرِ الْبَادِي أَمَامَ الْمَخْبِرِ الْكَامِنِ / وَ
احْسَبْ سَبْعَةً، ثُمَّ تَوَقَّفْ / تَجِدِ الْبَيْتَ وَرَاءَ الْمَخْبِرِ الثَّامِنِ / فِي أَقْصَى الْيَمِينِ / حَفِظَ اللَّهُ أَمِيرَ الْمَخْبِرِينَ /
فَلَقَدْ أَتَحَمُّ بِالْأَمْنِ بِبِلَادِ الْمُسْلِمِينَ / أَيُّهَا النَّاسُ ااطْمَئِنُوا / هَذِهِ أَبَوَائُكُمْ مُحْرَسَةٌ فِي كُلِّ حِينٍ / فَادْخُلُوهَا
بِسَلَامٍ آمَنِينَ. (مطر؛ ۲۰۱۱: ۶۶)

«در [یافتن] منزل رفیقم سرگردان شدم / پس، از رهگذران [نشانی] را جویا شدم / به من [چنین] گفته شد: پیاده به چپ برو / خواهی دید که در پشتت جاسوسانی هستند / نزد اولینشان توقف کن / سپس [جاسوس] دیگری را ملاقات خواهی کرد / که دارد تله می گذارد / به سوی آن جاسوسی که آشکارا در مقابل جاسوس دیگر، در کمین ایستاده، رهسپار شو / هفت گام شمارش کن... آن گاه توقف کن / می بینی که در قفای هشتمین جاسوس، منزل رفیقت قرار دارد / در آن نقطه ای سمت راست که از همه دورتر است / خدا مصون بدارد فرمانروای جاسوسان را / چرا که مملکت مسلمین را ایمن داشته است / ای مردمان اطمینان داشته باشید / تحت در هر شرایطی، منزل شما در مصونیت است / پس با صلح و امنیت به آن ورود پیدا کنید.»

در این ابیات، متوجه می شویم که شاعر خانه ی دوست که بیانگر امنیت و آرامش برای هر انسانی است را در خلال یک جامعه ی مآو از خفقان به تصویر کشیده است تا این مطلب را بیان کند که در چنین جامعه ای احساسات نوستالژیک و آنچه که می تواند برای کسی یادآور خوشی و آرامش و امنیت باشد، رخت برمی بندد و شرایط سیاسی جامعه حتی احساسات شخصی افراد را تحت الشعاع خود قرار

می‌دهند. این شاعر در قصیده «الطب یضر بصحتک»، با جسد دوستش مواجه می‌شود که در اثر شکنجه از دنیا رفته و همین مسأله سبب فوران کردن احساسات نوستالژیک وی گردیده و او را وادار کرده است که چنین مقوله‌ای را در شعر خویش منعکس سازد و بگوید:

أخْبِرْنِي / أَنْ وَفَاةً صَاحِبِي قَدْ حَدَّثَتْ / بِالسَّكْنَةِ الْقَلْبِيَّةِ. (همان: ۷۲)

«به من خبر داد / که مرگ دوستت / سکنه قلبی بوده است.»

یکی دیگر از نمونه‌های شعر مربوط به نوستالژی دوست در اشعار احمد مظهر آن‌جا است که این شاعر در قصیده‌ی «شیطان الأثیر» چنین می‌سراید:

لِي صَدِيقٌ بَتَّرَ الْوَالِي ذِرَاعَهُ. (همان: ۸۷)

«دوستی دارم که حاکم، دستش را قطع کرد.»

این شعر در مورد یکی از دوستان شاعر به نام «حسن» می‌باشد که وقتی نسبت به پیشنهاد رئیس جمهور در مورد طرح انتقادات اظهار نظر می‌کند، معلوم نمی‌شود که چه بلایی بر سرش آورده‌اند؛ زیرا از آن پس دیگر کسی وی را ندید و نشانی از وی نیافت؛ احمد مظهر در خلال نمونه‌ی شعری زیر به این داستان اشاره کرده است:

زَارَ الرَّئِيسُ الْمُؤْتَمَنَ / بَعْضَ وَلايَاتِ الْوَطَنِ / وَ حِينَ زَارَ حَيَّنَا / قَالَ لَنَا: / هَاتُوا شِكَاوَاكُم بِصَدَقِي فِي الْعَلَنَ / وَ لَا تَخَافُوا أَحَدًا / فَقَدْ مَضَى ذَاكَ الزَّمَنُ / فَقَالَ صَاحِبِي (حَسَنُ): / يَا سَيِّدِي / أَيْنَ الرَّغِيفُ وَ اللَّبَنُ؟ / وَ أَيْنَ تَأْمِينُ السَّكَنِ؟ / وَ أَيْنَ تَوْفِيرُ الْمِهْنِ؟ / وَ أَيْنَ مَنْ يُوفِّرُ الدَّوَاءَ لِلْفَقِيرِ دُونَمَا تَمَنُّ؟ / يَا سَيِّدِي لَمْ تَرَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا أَبَدًا / قَالَ الرَّئِيسُ فِي حَزَنٍ: / أَحْرَقَ رَبِّي جَسَدِي / أَكُلَّ هَذَا حَاصِلٌ فِي بَلَدِي؟! / شُكْرًا عَلَى صِدْقِكَ فِي تَنْبِيهِنَا يَا وَلَدِي / سَوْفَ تَرَى الْخَيْرَ غَدًا / بَعْدَ عَامٍ زَارَنَا وَ مَرَّةً ثَانِيَةً قَالَ لَنَا: / هَاتُوا شِكَاوَاكُم بِصَدَقِي فِي الْعَلَنَ / وَ لَا تَخَافُوا أَحَدًا / فَقَدْ مَضَى ذَاكَ الزَّمَنُ / ... / مَعَذَرَةً يَا سَيِّدِي / أَيْنَ صَاحِبِي (حَسَنُ)؟! (مظهر: ۲۰۱۱: ۱۰۴)

«رئیس جمهور مورد اعتماد بازدید کرد / از بعضی نواحی سرزمین / و آن‌گاه که به سرزمینمان ورود پیدا کرد / ما را [چنین] گفت: / گلایه‌های خویش را با صداقت و به وضوح مطرح کنید / و هراس از هیچ کس نداشته باشید / زمان دلهره سپری شد / دوستم (حسن) گفت: / ای سرورم / چه شد نان و شیر؟ / و چه شد تأمین مسکن؟ / و چه شد ایجاد شغلها؟ / و چه شد کسی که داروی رایگان به فقرا میدهد؟ / ای سرورم، ما چیزی از تمام این‌ها مشاهده نکرده‌ایم / رئیس جمهور با ناراحتی لب به سخن گشود: / خدا من را بیفکند در آتش / آیا تمام این فاجعه‌ها در سرزمین من وجود دارد؟ / فرزندم، از صداقتی که برای آگاه کردن من داری، ممنونم / آتیه‌ی خوبی در انتظار تو است / بعد از یکسال به دین ما آمد و برای بار دوم به ما گفت: / شکایت هایتان را صادقانه و آشکارا بیان دارید / و از کسی نترسید / زمان دلهره سپری شد / ... / ای سرورم، معذرت می‌خواهم / دوستم (حسن) کجاست؟»

مطر در ابیات فوق، علاوه بر ذکر بد عهدی حاکمان و دغل بازی آنان، به مشکلات و رنجهای مردمش که فقر، بارزترین و اولین آنهاست، اشاره می کند. او از زبان حاکمی سخن می گوید که به ظاهر برای رفع مشکلات مردم از بخشهای محروم دیدن می کند و هر کس را که دم از مشکلات بزند، از سر راهش بر می دارد. او چنین می گوید: شکایت هایتان را بگوئید و از کسی نترسید. شاعر از این طریق قصد دارد به مخاطبش بگوید یکی از علت های فقر، سکوت و ترس مردم از حاکمان مستبد و ظالم است. در ادامه، رئیس مورد اعتماد پس از یکسال بار دیگر به همان محله مراجعه میکند و همان سؤال را از اهالی آنجا می پرسد، اما این بار مردم دیگر علاوه بر غذا، مسکن، دارو و شغل، سراغ حسن-دوست شاعر- را می گیرند که به خود جرأت داده و خواستار تأمین نداشته ها و نیازهایشان شده بود. اما به جرم خواستار حقوق خود بودن، مفقود گشته است.

نوستالژی برای اعضای خانواده و خویشان

از آن جا که احساسات نوستالژیک برخاسته از روح و روان افراد بسیار حساس به خصوص شاعران هستند و همچنین رابطه ی روحی انسان با اعضای خوانده و نزدیکان خودش بسیار عمیق است، بدیهی می باشد که بتوان نمود این نوع نوستالژی را در اشعار شاعرانی که از نزدیکان خود به دور افتاده اند به خوبی مشاهده کرد. در ادامه به بررسی این مقوله در شعر گروس عبدالملکیان پرداخته شده که در مورد پدر و مادر خویش چنین می سراید:

برمی گردم / به رنگ های رفته دنیا / به موهای مادرم / پیش از آن که پدر بیافدش / به خاک / پیش از آن که خواب روی / و آن کتاب کوچک غمگین / پیامبر شدن در جزیره متروک. (عبدالملکیان؛ ۱۳۹۳: ۱۰۶)

عبدالملکیان در بخش دیگری از نوستالژی نزدیکان، از قصه شنگول و منگول استفاده می کند که والدینش برای او می خواندند. وی در قطعه شعری «بلند شو پسر» می گوید:

گرگ / شنگول را خورده است / گرگ / منگول را تکه تکه می کند / بلند شو پسر! / این قصه برای خوابیدن است. (همان: ۸۲)

کلمات کلیدی (گرگ، شنگول، منگول، قصه) و البته پسری در حال خواب، به ما یک تصویر قوی از پیش ساخته شده هدیه می دهد، و وقتی این تصویر خلاقانه می شود که در پایان، شاعر از واژه ی (نخوابیدن) استفاده می کند؛ یعنی در واقع از یک تصویر که همه از آن اطلاع قبلی دارند، به یک نتیجه خود ساخته می رسد. این تکنیک نوعی پردازش غافلگیر کننده در خود جای می دهد.

گروس عبدالملکیان در غم از دست دادن برادرش چنین می گوید:

برادرم! / چگونه پیدایت کنم؟ / وقتی به یاد نمی آورم / چگونه گمت کرده ام. (همان: ۴۰)

احمد مطر نیز در راستای این نوع نوستالژی، پیرامون مادر بزرگ خویش اینگونه سروده است:

كُلَّمَا خَلَّ الظَّلَامُ / جَدَّتِي تَرَوِي الْأَسَاطِيرَ لَنَا / حَتَّى نَنَامَ. (مطر؛ ۲۰۱۱: ۹۲)

«آن زمانی که شب می‌شد / مادر بزرگ من برای ما قصه می‌گفت / تا بخوابیم.»

در اینجا تاریکی (الظلام)، به آرامی با پدیده‌هایی همچون داستان گویی، روایت‌گری، خیال‌پردازی و رویا سازی همراه می‌شود تا به شاعر کمک کند که از یک سو نوستالژی مادر بزرگ را رقم‌بزند و یاد و خاطره این عزیز را برای وی و همه‌ی افرادی که خاطرات شیرینی با مادر بزرگ خویش دارند، زنده سازد و از سوی دیگر، آرامش خاطری را برای خودش به ارمغان آورد. سپس در ادامه با زبان طنز می‌گوید:

جَدَّتِي مُتَعَجِّبَةٌ جَدًّا / بِأَسْلُوبِ النَّظَامِ!. (همان)

«مادر بزرگم علاقه‌ی شدیدی دارد / به شیوه‌ی نظام.»

پس از بررسی اشعار احمد مطر متوجه می‌شویم که شرایط سیاسی خفقان‌آور و مملو از استبدادی که احمد مطر در آن می‌زیست، احساسات نوستالژیک این شاعر را نیز تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و نمود خود را در این احساسات به خوبی آشکار می‌سازد و سبب می‌شود که شاعر، بین نوستالژی مادر بزرگ و اوضاع وخیم عصرش با شیوه طنز، تلفیق ایجاد نماید.

نوستالژی برای معشوق

عبدالملکیان از خاطرات معشوق در هنگام دوری و جدایی از وی چنین یاد می‌کند:

وقتی تو نیستی / تا میز را در انتهای کافه نشانت دهم / وقتی پرندۀ تنها پنج حرف الفباست / و پنجره / از دیوار پاسیو دورتر نمی‌رود / می‌توانم بنشینم / و آرام آرام / انگشت اشاره‌ام را ببرم. (عبدالملکیان؛ ۱۳۹۳: ۲۷)

آنچه که عبدالملکیان از معشوق در برخی از اشعارش می‌سراید، بیشتر ناظر به فراق و بی‌وفایی اوست که یاد معشوق، شاعر را به خیال و تنهایی خود می‌برد:

بوی خونم / چرا تو را بر نمی‌گرداند / کوسه آب‌های گرم. (همان؛ ۱۰۳)

در جای دیگر می‌گوید:

من که با ماه / از پنجره‌ات می‌آمدم / روزهاست / پشت پیغام‌گیر / گیر کرده‌ام. (عبدالملکیان؛

۱۳۹۴: ۲۹)

در ابیات رماتیک عاشقانه ذیل، درد و دروغ و آه و رنج و اندوه شاعر را به وضوح در می‌یابیم: من، ماهی خسته از آبم / تن می‌دهم به تو / تور عروسی غمگین / تن می‌دهم به علامت سئوالی بزرگ / که در دهانم گیر کرده است. (عبدالملکیان؛ ۱۳۹۳: ۵۸)

احمد مطر، عشق به محبوب را با عشق به وطن پیوند می‌زند:

أنا يا حَبِيبَةُ / رَيْشَةٌ فِي عَاصِفِ الْمَخْنِ / أَهْفُو إِلَى وَطَنِي / وَتَرْدُنِي عَيْنَاكَ يَا وَطَنِي / فَأَحَارُ بَيْنَكُمَا / أُرْحَالُ مِنْ حِمَى عَدَنَ إِلَى عَدَنَ؟ / كَمْ أَشْتَهِي حِينَ الرَّحِيلِ غَدَاةً تَحْمِلُنِي / رِيحُ الْبُكُورِ إِلَى هُنَاكَ / فَأَرْتَدِي بَدَنِي / أَنْ تُصْبِحَی وَطَنًا لِقَلْبِي / دَاخِلَ الْوَطَنِ! (مطر؛ ۲۰۱۱: ۱۲۲)

«ای معشوقه‌ی من / من در طوفان رنج‌ها، یک پَر هستم / که مشتاق وطن خویش می‌باشم / و ای وطنم! چشم‌های تو به سوی من باز می‌گردد / به همین دلیل بین شما (یعنی وطن و معشوقه) دچار سرگشتگی می‌شوم / آیا می‌شود از پناه یک بهشت جاودان به بهشت جاودان دیگری سفر کنم؟ / چه اندازه مشتاقم که فردا به وقت سفر، من را هم با خود همراه کند / باد صبحگاهان به سوی آن جا [رهسپار است] / پس من را [همچون لباسی] بر تن کن / تا از بهر قلب من، به سان یک وطن بشوی / در داخل وطن!»

احمد مطر در ابیات مذکور هر آنچه از عواطف و احساسات قلبی دارد در قالب کلمات بیان می‌کند و حتی خودش هم از میزان و شدت عشقی که به وطن و محبوب خویش دارد، در حیرت و شگفتی است؛ به این صورت که معشوق خود را به مثابه وطن می‌داند و از وی طلب می‌کند که اختیار قلب او را به دست بگیرد و در نقش وطن برای وی باشد.

۵-۵. نوستالژی برای غربت درونی

در هر دوره، شاعرانی که با شرایط ناخوشایند زندگی و زمانه روبرو بوده‌اند و در عین حال نیز توان تغییر شرایط را نداشته‌اند؛ گونه‌ای آثار با مایه‌های نومیدی، تلخی و اندوه آفریده و در آن، غربت خاطر خود را بازگو کرده‌اند.

عبدالملکیان، زندگی خود را تصویری خاموش توصیف می‌کند:

گَرْدِ مِنْ زَنْدَگِیِ مَحْوٍ وَ خَامُوشٍ / پِشْتِ کَرْدِه بَه هَر جَلَوَهٗ پَاکِ / خَفْتِه دَر هَر گوشه چُون سَگِ پِیرِ / پَرْدِه‌ها، فرَش‌ها، بی تَکَن، مَاتِ / گَرْدِ مِنْ زَنْدَگِیِ جَمْلَهٗ تَصْوِیرِ. (عبدالملکیان؛ ۱۳۹۳: ۵۹)

ناخشنودی از اوضاع، عبدالملکیان را دچار غم و اندوه و مرگ تدریجی کرده است:

مَرْدِی دَر کُورِه‌راه‌ها می‌سُوزد / مَرْدِی بَر پِیشانی‌اش چَند لَب دارد / مَرْدِی شَبِیه لَنگِه جُورابی بَر بَندِ جا مانده است / مَرْدِی دَر جایی خالی دَندان‌ش می‌پُوسد. (همان؛ ۱۴)

در جای دیگر می‌گوید:

می‌خواستم بمانم / رفتم / می‌خواستم بروم / ماندم / نه رفتن مهم بود و نه ماندن / مهم / من بودم / که نبودم. (همان؛ ۱۸)

در جای دیگر می‌گوید:

مَگر چَند بار بَه دُنیا آمَدِه‌ایم / کِه این همه می‌میریم؟ (همان؛ ۵۴)

شاعر بارها بی‌پروا به روشن کردن تکلیف ذهنی خود با مقوله‌ی مرگ می‌پردازد. مرگ ناگهانی که همراه شاعر در ذهنش و زیست بوم‌اش راه می‌رود. او در کنار همین مرگ که گویی همزاد اوست، به انسان و عشق و تولد و جنگ و خیابان و میز و پنجره نگاه می‌کند. در شعری از دفتر رنگ‌های رفته‌ی دنیا از او می‌خوانیم:

«فرستی نمانده است / بیا همدیگر را بغل کنیم / فردا یا من تو را می‌کشم / یا تو چاقو را در آب خواهی شست / همین چند سطر / دنیا به همین چند سطر رسیده است / به این که انسان / کوچک بماند بهتر است / به دنیا نیاید بهتر است / اصلاً / این فیلم را به عقب برگردان! / آن قدر که پالتو پوست پشت ویتترین / پلنگی شود / که می‌دود در دشت‌های دور / آن قدر که عصاها / پیاده به جنگل برگردند / و پرندگان / دوباره به زمین... / زمین...؟ / نه! / به عقب‌تر برگرد / بگذار خدا / دوباره دست‌هایش را بشوید / در آینه بنگرد / شاید / تصمیم دیگری گرفت.» (عبدالملکیان؛ ۱۴۰۲: ۶۵)

انسان در شعرهای گروس عبدالملکیان در سایه‌ی مرگ امکان یا فرصت بالیدن ندارد. محال است بتواند کنش‌گر باشد. او از قبل در بازی طراحی شده‌ای بازیگر است. بازی‌ها و نقش‌ها برای او نوشته شده است. در بهترین حالت می‌تواند بازی خود را به شکل درستی اجرا کند. او مورد مرگ، هجوم، عشق، جدایی و تنهایی واقع می‌شود. هر چند این انسان قادر به نشان دادن موقعیت خود در جهان هست، ولی قدرت تغییر در مناسبات در عرصه‌ی واقعی را ندارد. او خود را در هر جنگی از قبل بازنده می‌داند. هیچ کورسوی امیدی در سطری روشن نمی‌شود.

نمود مظاهر ناکامی و یأس و ناامیدی در هنر و ادبیات از ویژگی‌های بارز جوامع بحران‌زده است و ادبیات معاصر سهم قابل توجهی از این گونه اشعار را به خود اختصاص داده است. بیشترین سهم از هنر و استعداد شاعری عبدالملکیان معطوف به حس نومیدي و یأس و مرگ‌اندیشی است و هر حرکت شعری او ناخودآگاه به سمت نومیدي و خلق فضاهای مأیوسانه و بدبینانه جریان می‌یابد:

در من صدای تبر می‌آید! / آه، انارهای سیاه نخوردنی بر شاخه‌های کاج / وقتی که چار فصل به دورم می‌رقصیدند / رفتارشان چقدر شبیه بود / در من / فریادهای درختی‌ست / خسته از میوه‌های تکراری! (عبدالملکیان؛ ۱۳۹۳: ۱۱)

در بیشتر اشعار گروس، حاکمیت یأس، غم و اندوه، تصویر فضایی تیره و مبهم و وحشت‌زا، و ناامیدی موج می‌زند. این درد و رنج بر زبان، و نحوه گزینش واژگان توسط شاعر به شدت تأثیر گذاشته است تا جایی که واژگانی چون شب، تاریکی، ظلمت، و موارد دیگر از واژگان کلیدی شعر او به شمار می‌روند و در این میان، «شب» پر بسامدترین واژه شعر اوست.

شب‌نم تاریک شد، تاریک‌تر شد / نمی‌تابد ز روزن آفتابی / نمی‌تابد درین بیغوله مرگ / شب‌انگهان فروغ ماهتابی / خدایانند و اخترها و شب‌ها / گواه گریه‌های شامگاهم / نمی‌دانند این بیگانه مردم / که در خود، اشک‌ها دارد نگاهم. (عبدالملکیان؛ ۱۳۹۴: ۱۳)

وی در مورد غم تنهایی می‌گوید:

آه، بیابان بی‌پایان! / وقتی که دست / در گردن این تنهایی غریب می‌اندازم / حتی دلم برای دشمنان تنگ می‌شود. (همان: ۲۶)

عبدالملکیان از وحشت پیری و گذر عمر به مرگ خود می‌اندیشد و منتظر مرگ است، نگاهی بدبینانه و توأم با یأس دارد:

غروب را قدم زده‌ام / صبح زود را گذاشته‌ام برای مردن / و باد / که فکر می‌کردیم / تنها از دو سویمان می‌گذرد / عقربه را تکان داد و / ما پیر شدیم / باد / رفتن بود / زندگی / رفتن بود / آمدن / رفتن بود / انسان و ابر / در هزاران شکل می‌گذرند. (همان: ۴۷)

عبدالملکیان زندگی را زندانی پر از درد می‌بیند که در آن تنه‌است و هیچ کس او را نمی‌فهمد؛ پس مرگ را تنها منجی خود می‌داند و او را می‌خواند:

ای مرگ، ای سپیده‌دم دور! / بر این شب سیاه فرو تاب / تنها در انتظار تو هستم / بشتاب، ای نیامده، بشتاب! (همان: ۴۸)

غم و اندوه در اشعار احمد مطر، با اندیشه‌ی آزادیخواهی وی عجین شده است تا به مبارزه با خودکامگان و مستبدان بر خیزد. او بخاطر فقدان عدالت و آزادی می‌سراید و انتظار انقلاب را می‌کشد؛ اما چون خیزش و انقلاب را دور و بعید می‌بیند با غم و اندوه و حسرت و آه از آن یاد می‌کند. شاعر از واژه «آه» برای ایجاد تأثر و انتقال اندوه و حسرت بیشتر بر مخاطب استفاده می‌کند. این واژه، کامل‌کننده و تقویت بخش مفاهیم حسرت در لابه لای کلمات و واژگان است و عمق درد را بیشتر از واژگان نشان می‌دهد:

آه یا لیل و یا عینی / متى الثورة تُشعلُ / آه یا لیل، کما تهوي تجملُ / بضیاء البدرِ والنجم / و عینی لیس تجهلُ / أن وجه الصبح من وجهك أجملُ / آه یا لیل، لقد أطفأت عینی. (مطر؛ ۲۰۱۱: ۱۴۹)

«آه، ای شب، و ای چشم من / چه موقع انقلاب شعله‌ور می‌گردد / آه، ای شب، هر طور مایل هستی، خود را بیارای / با نور ماه و ستاره / چشم من آگاه است / که رخسار صبح، از رخسار تو زیباتر است / آه، ای شب، چشمم خاموش کردی.»

مطر آنگاه که شدت نارضایتی و خشم و اندوه خود را نسبت به شرایط دشوار سرزمینش حکایت می‌کند، بی وقفه واژه «آه» را بر زبان می‌آورد. این واژه، به زیبایی، احساس غم و اندوه و حسرت و انزجار شاعر را از حاکمان نشان می‌دهد:

آه لَو یُدْرک حُکَّامُ بِلادی / مَن اُکُونُ / آه لَو هُم یُدْرکون. (همان: ۹۷)
 «آه، اگر حاکمان سرزمینم می دانستند / من که هستم؟! آه، اگر آن ها می دانستند.»
 همچنان که در ابیات زیر، غم و حسرت خویش را از بی فایده بودن سخن با واژه «آه» بیان می کند:
 آه لَو یُجِدِّي الکلامُ / آه لَو یُجِدِّي الکلامُ / آه لَو یُجِدِّي الکلامُ / هذه الأُمَّةُ ماتت / و السلام. (همان)
 «آه، ای کاش سخن فایده داشت / آه، ای کاش سخن فایده داشت / آه، ای کاش سخن فایده داشت / (ولی حسرتا) این امت، مرده است / تمام.»
 حسرت و یأس شاعر از وضع موجود، با آه سردی که از اعماق وجودش بر می آید، به مهارت تمام قابل انتقال به مخاطب است. شاعر با استفاده از تکرار این واژه، هم بر ارزش موسیقایی شعر می افزاید و هم محتوای نومیدی را به مخاطب القا می کند.

نتیجه گیری

گروس عبدالملکیان و احمد مطر، از نوستالژی به عنوان ابزار هنری خاصی برای بیان عواطف، احساسات، حسرت ها و اندوه های خود استفاده کرده اند. عواطف شخصی هر دو شاعر سبب ایجاد بن مایه های اندوهناکی در شعر آنها در رابطه با زندگی فردیشان شده است که نوستالژی هایی در زمینه از دست دادن دوستان، خاطرات دوران کودکی، نزدیکان، معشوق، غربت درونی، نمودهای انعکاس این عواطف و جهت دهنده به احساسات این دو شاعر و تاثیرگذاریشان بر محتوای شعری آنها می باشد. هر دو شاعر به شایستگی از نوستالژی در شکل گیری اشعار خود و بیان احساسی و صمیمانه عواطف و تجربیات خود بهره برده اند. گروس و مطر در حسرت دوران کودکی و دوستان از دست رفته و نزدیکانشان به گذشته سفر می کنند و از این طریق، دلتنگی خود را ابراز می دارند. دلتنگی برای معشوق در شعر دو شاعر، متفاوت است؛ گروس از درد فراق و جدایی معشوق می نالد، در حالیکه مطر عشق به معشوق را با عشق به وطن پیوند می زند. غربت درونی در اشعار گروس آمیخته با یأس و ناامیدی و فلسفه رنج زندگی است، اما در شعر مطر با فقدان عدالت و آزادی ممزوج شده است که از حسرت و اندوه شاعر نسبت به شرایط دشوار سرزمینش حکایت می کند. بارزترین مشخصه کاربرد نوستالژی فردی در اشعار احمد مطر این است که وی نوستالژی ها را با شیوه طنز برای رسیدن به اهدافی تراژدیک به کار می برد. در یک کلام می توان گفت که احمد مطر در نتیجه ی شرایط بسیار سخت و بحرانی کشورش که همه ی اقشار به ویژه شاعران و روشنفکران را به ستوه آورده بود، دل به پدیده ی نوستالژی سپرد و تلاش کرد که با یادآوری خاطرات گذشته و رویدادهایی که در کنار نزدیکان و خویشان سپری کرده بود، سفری خیالی به دنیای

گذشته داشته باشد و از دنیای کنونی که جز رنج و سختی برای وی و هموطنانش چیزی نداشت، بگریزد و به این شیوه، خاطر خود را تسلی دهد.

منابع

- آشوری، داریوش، ۱۳۸۱: فرهنگ علوم انسانی، تهران: زمستان.
- انوشه، حسن، ۱۳۷۶: فرهنگ نامه‌ی ادبی فارسی، تهران: انتشارات سازمان چاپ و انتشار.
- باطنی، محمد رضا و دیگران، ۱۳۸۶: واژه نامه روانشناسی و زمینه های وابسته، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر.
- پاینده، حسین، ۱۳۸۷: نقد ادبی و دموکراسی، تهران: نیلوفر.
- حسینی، حسن؛ موسی بیدج، ۱۳۸۰: نگاهی به خویش (گفتگو با شاعران و نویسندگان معاصر عرب)، تهران، انتشارات سروش.
- سعدون زاده، جواد، ۱۳۸۸: مظاهر أدب المقاومة فی شعر أحمد مطر، مجله ادبیات پایداری، کرمان، شماره ۱، پائیز.
- سلیمان، یحیی عبد الرئوف، ۲۰۰۵: مظاهر التناص الدینی فی شعر أحمد مطر، رسالة الماجستير، جامعة النجاح الوطنية - كلية الدراسات العليا.
- سه یز، رابرت؛ میشل لووی، ۱۳۷۳: رمانتیسم و تفکر اجتماعی، ترجمه یوسف اباذری، فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی ارغنون، سال اول، شماره ۲.
- شریفیان، مهدی، ۱۳۸۶: «بررسی فرایند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری»، فصلنامه‌ی علمی پژوهشی علوم انسانی، دانشگاه الزهراء: شماره‌های ۶۸ و ۶۹.
- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۶: سبک‌شناسی شعر، تهران، نشر میترا.
- عبدالملکیان، گروس، ۱۳۹۳: سطرها در تاریکی جا عوض می‌کنند، تهران، نشر مروارید.
- _____، _____، ۱۳۹۴: هیچ چیز مثل مرگ تازه نیست، تهران، نشر زاوش.
- _____، _____، ۱۴۰۲: رنگ های رفته دنیا، تهران، نشر چشمه.
- مطر، احمد، ۲۰۱۱: الأعمال الشعرية الكاملة، القاهرة، دار الحياة.
- النابلسی، شاکر، ۱۹۸۶: رغیف النار و الحنطة، بیروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
- نورایی، الیاس؛ مهدی شریفیان؛ علی اصغر آذریپرا، ۱۳۹۲: رویکردهای نوستالژیک در شعر م. سرشک، پژوهشنامه ادب غنایی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال یازدهم، شماره بیستم.

COPYRIGHTS

© 2025 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: ابوالحسنی علی، عالی کردکلایی حمید، نوستالژی فردی در اشعار گروس عبدالملکیان و احمد مطر، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۹، شماره ۷۴، بهار ۱۴۰۴، صفحات ۱۸۹-۱۷۲.